



رزمنده ساکن کوی عمار یاسر، از به کارگیری مهارتش در شب عملیات والفجر ۳ می گوید

باز شدن گره بادستان نوجوان برق کار



صندوق
خاطرات

فرماندهان که شنیده بودند من کار فنی و برقی بلد، به سراغم آمدم و گفتند باید فوری به منطقه عملیاتی بروم. او را شبانه به محلی بردند که زیر کوه ساخته شده بود؛ جایی که به عنوان اورژانس صحرایی در نظر گرفته بودند تا مجروحان را بی درنگ به آنجا منتقل کنند.

● راه افتادن موتور برق

به او توضیح دادند که اینجا بخش امدادی منطقه است که برای انتقال سریع مجروحان ساخته اند. موتور برقی که آورده بودند، کار نمی کرد و مشکل از ژنراتورش بود که از کار افتاده بود. خودش تعریف می کند: آنجا چند برق کار با تجربه بودند که هر چه تلاش کردند، نتوانستند موتور را راه بیندازند. من نوجوان بودم؛ با خودم گفتم از من چه انتظاری می رود؟ استرس گرفتم و مدام فکر می کردم چطور از پس این کار بر بیایم. اما فقط به خدا توکل کردم و تمام تمرکز و دقتم را پای این کار گذاشتم.

سحر نیکو عقیده | خاطرات سال های جنگ در ذهن علی قاضی شهرنوند محله آقامصطفی خمینی هنوز زنده و روشن است. هر بار که لب به روایت می گشاید، جزئیات را چنان بادقت و وضوح تعریف می کند که انگار همه چیز همین دیروز اتفاق افتاده است. او سال ۱۳۶۲، وقتی تنها شانزده سال داشت، راهی خط مقدم شد. سه سال بعد، در آذر ۱۳۶۵ و در عملیات کربلای ۴، نفسش به زهر گازهای شیمیایی آغشته شد و برای همیشه نشانی از جنگ در وجودش ماند. با این حال، در میان خاطرات بی شمار او، یکی از روایت ها همچنان برجسته تر است: این خاطره برمی گردد به مرداد سال ۱۳۶۲؛ روزهایی داغ و پراضطراب پیش از آغاز عملیات والفجر ۳. درست دو شب مانده به عملیات، گرهی سخت در کار هم رزمانش افتاد و علی قاضی توانست این گره را باز کند؛ کاری که هیچ کس فکر نمی کرد به دست یک نوجوان تازه کار انجام شود.

● دستور فرمانده برای جابه جایی من

علی قاضی مدتی پیش از رفتن به جبهه، عضو بسیج محله شده بود. با وجود سن کم، در تظاهرات انقلاب شرکت کرده و خیلی زود پایش به فعالیت های انقلابی باز شده بود. با شروع جنگ، برخلاف میل خانواده، تصمیم گرفت راهی خط مقدم شود. از کودکی کنار برادرش در مغازه برق کشی و تعمیرات، کار می کرد و هرگز تصور نمی کرد این مهارت روزی در سخت ترین شرایط به کارش بیاید. خودش روایت می کند: دو شب مانده بود به آغاز عملیات والفجر ۳؛ عملیاتی که هدفش آزادسازی مهران بود. همان شب،



در اوج دلهره، خاطره ای در ذهن علی جرقه زد: سال ها قبل در مغازه برادرش، دیده بود که کسی با همین مشکل آمده بود. همیشه کارهای برادرش را با دقت زیر نظر می گرفت تا چیزی یاد بگیرد. حالا همان تصویر در ذهنش روشن شد. همان کاری را کرد که برادرش آن روز کرده بود و ناگهان موتور برق روشن شد و به کار افتاد.

● اعتماد به جوان ها

هم رزمان علی، وقتی موتور برق به کار افتاد، او را در آغوش گرفتند و تبریک گفتند. اما فرمانده اش با بخند می طمئن گفت: می دانستم که علی از پس این کار برمی آید. علی قاضی توضیح می دهد که همین اعتماد فرماندهان و همراهانش به او، انگیزه ای شد برای ادامه مسیر و مقاومت در سخت ترین روزهای جبهه و جنگ: «وقتی کسی به تو اعتماد می کند، حتی اگر جوان و تازه کار باشی، جرئت پیدا می کنی که قدم بزرگ برداری و مسئولیت قبول کنی. این تجربه به من نشان داد که جوان ها، حتی نوجوانانی که به چشم دیگران، کم تجربه می آیند، می توانند نقش های مهم و تأثیرگذار ایفا کنند اگر فرصتی برای نشان دادن توانایی هایشان داشته باشند. اعتماد به نسل جوان نه تنها به پیشرفت کارها کمک می کند، بلکه روحیه و انگیزه ای ایجاد می کند که در شرایط سخت، به مثابه موتور محرک مقاومت و خلاقیت عمل می کنند.»

نوجوان رزمی کار محله امیرالمؤمنین (ع)
با یک سال تمرین به سکوی قهرمانی رسید

نباید ترسید



● در این مسیر از چه کسانی الگو گرفته ای؟

در کاراته، خانم هانیه موسوی، مربی و الگوی من هستند و از ایشان برای تمام زحماتشان تشکر می کنم.

● برای قهرمان شدن چه کارهایی انجام دادی؟

چند وقت پیش، پدرم به دلیل اینکه پوکی استخوان دارم، دو ماهی اجازه نداد به باشگاه بیایم؛ اما وقتی اصرار من را دید، قبول کرد. بعد از موافقت پدرم برای اینکه آن دو ماه را جبران کنم، باشگاه و انجام تمرینات را در اولویت برنامه های خودم قرار دادم و به صورت فشرده تمرین کردم و نتیجه هم داد.

● خانواده چقدر در موفقیت تو تأثیر داشته است؟

من را در این مسیر خیلی حمایت کردند. پدرم با اینکه یک کارگر ساده است، هزینه های ورزشم را فراهم می کند. از طرفی مادرم تا چند وقت پیش، معتقد بود ورزش به درس هایم صدمه می زند. اما با دیدن تلاش هایم به من اعتماد کرد و من هم ناامیدش نکردم.

● چه حرفی برای کاراته کارهایی داری که در

ابتدای مسیر هستند؟

اول هر مسیر، سختی های خودش را دارد، اما نباید بترسید؛ چون در ادامه راه به کارتان علاقه پیدا می کنید و مقاوم تر می شوید. در ضمن هیچ موقع برای شروع دیر نیست.

● فکر می کنی به عنوان یک دختر ورزشکار چه تأثیری روی محله ات گذاشتی؟

سعی می کنم دیگران را هم با ورزش آشنا کنم و گاهی که در مدرسه برنامه دارند، برای بچه ها چند حرکت از کاراته را اجرا می کنم تا بیشتر با این رشته آشنا شوند.

● تا به حال از اطرافیان کسی

تشویق شده است که بخواهد در این رشته شرکت کند؟ یکی از دوستانم به نام فاطمه غلامی در این رشته ثبت نام کرد و حالا کمربند آبی دارد.

● چطور شد که ورزش کاراته را شروع کردی؟

وقتی کلاس پنجم بودم، دختر خاله ام، ثبت نام در این رشته ورزشی را به من و مادرم پیشنهاد داد و قبول کردم. در ابتدا به صورت سرگرمی در آن شرکت می کردم، اما کم کم برایم جدی شد و علاقه شدیدی به این رشته پیدا کردم.

● کاراته چه تأثیری روی

روحیه ات داشته است؟ به نظرم، در برابر سختی ها و مسائل زندگی، صبورتر و مقاوم تر شده ام.

● وقتی برای کاراته تمرین می کنی، چه

احساسی داری؟

آرام تر می شوم و از اینکه یک نفر این رشته را ایجاد کرده، خیلی خوشحالم و به اینکه کاراته کار هستم، افتخار می کنم.

